



صفحه ۴ ضمیمه نوجوان روزنامه

www.qudsonline.ir

شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۶ | ۲۴ رجب ۱۴۳۸ / ۲۲ آوریل ۲۰۱۷

بیستنت به دلتتم هرگز...



اسماعیل صیصری

باد بهاری ورق‌ها را قدم می‌زند و می‌ایستد روی دوم اردیبهشت، گوشه تقویم نوشته است: سالروز فتح دروازه خیبر... دلم پالوپی می‌گیرد و می‌رود به آن ثانیه مقدس که فرماندهان مدعی و سربازان خسته صف کشیده‌اند رویه‌روی پیامبرشان و یکدیگر را نشان می‌دهند و می‌گویند: - ای رسول خدا! این چه سربازانی است که در سپاهت داری؟ این ترسوها را از کجا آورده‌ای؟ این‌ها را چه به نبرد با جنگاوران خیبر؟! - ای حبیب خدا! جان من به فدایت، دروغ می‌گوید این مرد! این فرمانده هم مانند فرماندهان شب‌های قبل، هنر رزم نمی‌داند! سپاه را به تیر دشمن سپرده‌اند و ناتوان از فتح خیبرند. و اما پیامبر که از چشمه‌های وحی بازگشته بود، گلبرگ‌های لیش را باز کرد و فرمود، فردا پرچم را به‌دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش

نیز او را دوست دارند. او کسی است که هیچ‌گاه پشت به دشمن نکرده و فرار نخواهد کرد و خداوند به‌وسیله او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند.

او سپاهیان خود را در حالی ترک می‌کرد که هریک از دیگری می‌پرسیدند چه کسی می‌تواند این نبرد در آستانه شکست را به پیروزی برساند؟ درحالی‌که تمام مدعیان پیروزی شکست خورده‌اند؟

و پیامبر اکرم (ص) را از دور در تاریخ می‌بینم که سراغ علی‌اش را می‌گیرد. می‌گویند چندی است چشم‌درد مجال زندگی و جنگیدن را از او گرفته و تازه پیامبر می‌فهمد چرا این‌همه سپاهش ناتوان است! مگر بدون شمشیر خدا می‌شود به جنگ دشمن خدا رفت؟

به برکت دست‌هایش و نفس و دهان مبارکش، چشم امیر مومنان دوباره به جهان باز می‌شود و پرچم به‌دست کسی سپرده می‌شود که خیبر را می‌گشاید و قلعه خاتنان را بر سرشان خراب می‌کند... کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند...

باز می‌گردم به امروز و اینکه دروازه خیبریان دوباره قتلگاه مسلمانان شده است و فرماندهان مدعی جهان اسلام، سرگرم دروغ‌اند... این دروازه جدید هم یک علی می‌خواهد... دروازه‌ای که فلسطین، سوریه و یمن در آن زندانی هستند...

در بسته خبری بخوانید

مشکل تنبیه‌شدیدبدنی

دانش آموزان همچنان ادامه دارد

تلخ تکراری

پیک موتوری هم

روبات می‌شود

در صفحه دو سه بخوانید

نگاهی به زندگی «غاده جابر» و

شهید «مصطفی چمران»

از دواج کاملاً

غیر معمولی

همراه با اشعار نوجوانان

شاعر و مربیان کانون

یک فنجان

شعر

به بهانه معرفی

قابلیت جست‌وجوی ویدیویی گوگل

فوت‌وفن‌های گوگلی شدن

با دقت بیشتری جست‌وجو کنید!

اگر دو یا سه لغت را جست‌وجو کنید، گوگل به‌دنبال سایت‌هایی می‌گردد که این دو سه لغت را دارا باشند. بنابراین ممکن است سایت‌هایی را برای شما نمایش دهد که این سه لغت در آن سایت به‌صورت جداجدا و ناپیوسته قرار گرفته باشند. اما اگر بخواهیم عبارت فقط به‌صورت پیوسته و دقیق‌تر جست‌وجو شود، از علامت نقل‌قول در اول و آخر عبارت استفاده می‌کنیم. مثلاً اگر می‌خواهید نتایج آزمون سازمان سنجش را جست‌وجو کنید، بهتر است آن را در میان علامت نقل‌قول قرار دهید تا کل عبارت را به‌صورت پیوسته برای شما جست‌وجو کند. «نتایج آزمون سازمان سنجش»

کلمه‌ای را فراموش کرده‌اید!

این روش یکی از پرکاربردترین روش‌های جست‌وجو در گوگل است. مثلاً فرض کنید به‌دنبال کتابی می‌گردید. برای پیدا کردن آن نیاز است تا نام کتاب به‌همراه نام نویسنده را جست‌وجو کنید. اما قسمتی از نام کتاب را فراموش کرده‌اید. ناراحت نباشید! برای این کار کافی است به‌جای قسمت فراموش‌شده، علامت * را قرار دهید. آن‌وقت گوگل معادل ستاره، کلمه موردنظر را جست‌وجو می‌کند. به‌عنوان مثال وقتی «کتاب مترسک * از داوود امیریان» را در گوگل سرچ می‌کنید، به‌صورت خودکار نتایج مرتبط با «کتاب مترسک مزرعه آتشین از داوود امیریان» برای شما نمایش داده می‌شود.

جست‌وجوهای جداگانه و همزمان

با استفاده از گوگلی شما می‌توانید دو عبارت یا دو کلمه را به‌صورت جدا جست‌وجو کنید. مثلاً می‌خواهید به‌دنبال عبارت «پیراهن مدرسه» بگردید. اما شاید در سایتی به‌جای استفاده از پیراهن از واژه لباس استفاده شده باشد. بنابراین بهتر است هردو را باهم جست‌وجو کنید. برای این کار باید کلمه OR را میان دو عبارت و با حروف بزرگ بنویسید. مثلاً: «پیراهن مدرسه» OR «لباس مدرسه»

پیمان صادق‌زاده | حتماً تا به حال شده به‌دنبال یک فیلم باشید، اما به‌دلیل ندانستن نام یا موقعیت فیلم، امکان جست‌وجوی آن از طریق اینترنت را نداشته‌اید. خبر خوب این است که چندروز قبل، گوگل قابلیت جدیدش یعنی جست‌وجوی ویدیو را معرفی کرد تا برای اولین‌بار امکان جست‌وجوی ویدیو به‌صورت مستقیم از طریق این موتور جست‌وجوگر امکان‌پذیر باشد. با راهنمایی این قابلیت، گوگل قادر خواهد بود در سه قالب متنی، تصویری و ویدیویی برای شما به جست‌وجو در فضای وب بپردازد. در مطلب امروز قرار است علاوه بر آشنایی بیشتر با قابلیت جدید گوگل، با هم ترفندهای جالب جست‌وجو در این موتور جست‌وجوگر را بررسی کرده و از تمام فوت‌وفن‌های آن باخبر شویم.

غلط املایی خیلی مهم نیست!

سایت گوگل طی این سال‌ها بسیار هوشمندتر شده و دیگر نیاز نیست که حتماً املا درست باشد. اگر شما یک جمله را با غلط املایی در گوگل جست‌وجو کنید، خود گوگل متوجه درست آن می‌شود و نتایج مربوطه را برای شما می‌آورد. مثلاً اگر شما قصد جست‌وجوی: فواید روزه گرفتن را داشته باشید و اشتباهی بنویسید: فواید روضه گرفتن، خود گوگل نتایج مربوط به فواید روزه گرفتن را می‌آورد.

دنبال یک فایل خاص بگردید

یکی از قابلیت‌های گوگل این است که می‌تواند دنبال یک فایل خاص بگردد. البته این ترفند در مواقع جست‌وجو برای یک فایل pdf و یا پاورپوینت، پرکاربرد است.

به‌عنوان مثال فرض کنید می‌خواهید نمونه سوالات درس ریاضی را دانلود کنید. چون معمولاً نمونه سوالات در قالب فایل pdf در اینترنت وجود دارند، می‌توانید به این صورت عبارت خود را جست‌وجو کنید: filetype:pdf (سوالات ریاضی) در این مثال شما باید متن موردنظر خود را بنویسید و سپس نوع فایل را جلوی filetype تایپ کنید. با این ترفند، گوگل دنبال مقاله شما با همان فرمت می‌گردد و نیازی به جست‌وجو در سایت‌های مختلف نیست.

جست‌وجو در یک سایت خاص با گوگل

گاهی با سایت‌هایی مواجه می‌شویم که فاقد امکان جست‌وجوی داخلی هستند. فرض کنید به سایت دائلود فیلم رفته‌اید و دنبال یک فیلم خاص هستید، اما نمی‌توانید آن را پیدا کنید، پس سعی می‌کنید از جست‌وجو کمک بگیرید. اما طراح وبسایت گزینه جست‌وجویی را در آن قرار نداده است!

نگران نباشید! از گوگل کمک بگیرید. برای جست‌وجو در سایت‌های خاص، کافی است عبارت site: را همراه آدرس سایت موردنظر در کادر جست‌وجوی گوگل وارد کرده و سپس اسم فیلمی که در آن سایت به‌دنبالش می‌گردید را تایپ کنید. (مثلاً: فیلم ماجرای نیمروز site:filmnet.ir). حتی اگر سایتی امکان جست‌وجوی داخلی هم داشته باشد، شما بازهم می‌توانید با این روش از گوگل برای جست‌وجو در سایت کمک بگیرید.

یافتن سایت‌های مشابه

گاهی ممکن است شما یک وب‌سایت جذاب پیدا کنید، ولی بعد از مدتی آن سایت کیفیت خود را از دست داده و خسته‌کننده می‌شود و یا دلتان می‌خواهد سایر وب‌سایت‌های مشابه با آن را هم بیابید. شما می‌توانید با یکی از ترفندهای گوگل سایر سایت‌های مشابه را پیدا کنید. مثلاً فرض کنید می‌خواهید سایت‌های مشابه سایت پایگاه خبری قدس را پیدا کنید، کافی است از دستور زیر استفاده کنید تا سایر پایگاه‌های خبری برای شما نمایش داده شود.

related: qudsonline.ir

جست‌وجو بر اساس عکس

فرض کنید بر روی کامپیوتر خود عکسی دارید که می‌خواهید سایر عکس‌های مشابه با آن و یا کیفیت‌های بهتر عکس را در اینترنت جست‌وجو کنید. کاری ندارد! می‌توانید از قابلیت جست‌وجوی عکس گوگل برای پیدا کردن عکس مورد نظران در فضای اینترنت کمک بگیرید. برای این کار، دو مسیر ساده وجود دارد:

۱. (drag and drop) کشیدن و رها کردن

در صفحه جست‌وجوی عکس گوگل، عکسی را از روی کامپیوتر یا از روی یک صفحه وب به داخل کادر جست‌وجو درگ کنید. زمانی که عکس را به‌سمت کادر جست‌وجو درگ می‌کنید، کادر بزرگ‌تری باز می‌شود که بر روی آن عبارت (here Drop image) عکس را اینجا رها کنید نوشته شده است.

۲. آپلود عکس

در صفحه جست‌وجوی عکس گوگل، بر روی آیکن کلیک کنید. سپس بر روی گزینه آپلود عکس (upload an image) کلیک کنید. با زدن دکمه (Browse) عکس موردنظرتان را انتخاب و آپلود کنید. بعد از این کار، گوگل تمام نتایج مرتبط با عکس، سایر تصاویر مشابه و کیفیت‌های مختلف عکس را در صورت موجود بودن در فضای وب، در اختیاران قرار می‌دهد.

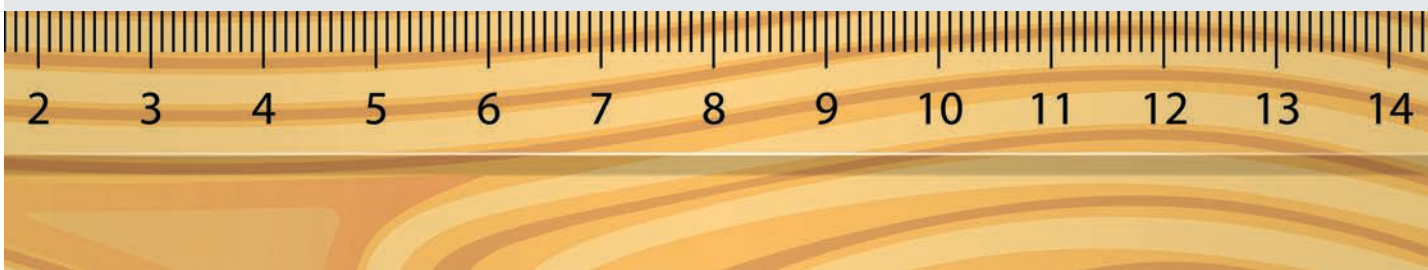
در آینده‌ای نزدیک: قابلیت جست‌وجوی ویدیو

همان‌طور که گفته شد، گوگل به‌تازگی این قابلیت خود را معرفی کرده، اما هنوز خبری از زمان ارایه کامل آن برای استفاده عمومی منتشر نشده است. در این قابلیت، گوگل می‌تواند با استفاده از یک هوش مصنوعی قوی، تصویری از فیلم را که برایش می‌فرستید، شناسایی کرده و ویدیو موردنظر شما را پیدا کند. همچنین برای جست‌وجوی دقیق‌تر می‌توانید قسمت کوتاهی از یک فیلم را آپلود کنید تا گوگل سایر فیلم‌های مشابه با آن و همچنین نسخه‌های دیگر فیلم را برای شما جست‌وجو کند. این قابلیت گوگل در حال حاضر در مرحله آزمایش قرار دارد و ممکن است عملکردهای دیگری هنگام رونمایی کامل از آن معرفی شود.



مشکل تنبیه شدید بدنی دانش آموزان همچنان ادامه دارد

تلخ تکراری



دانش‌آموز کلاس دوم ابتدایی مدرسه «فقاقت» در روستای بحرین شهرستان رودبار جنوب، اوایل هفته جاری به علت تنبیلی در انجام تکالیف درسی از سوی معلمش تنبیه بدنی شدید شد. به‌خاطر این اتفاق، رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان رودبار جنوب استعفا کرد و دادستان این شهرستان نیز از تشکیل پرونده قضایی در این زمینه خبر داد. بعدش هم مدیرکل آموزش و پرورش کرمان عذرخواهی کرد و استاندار هم خواست که خیلی فوری به این قضیه رسیدگی شود.

ماجرای تلخی که تمام نمی‌شود

لازم نیست خیلی به عقب برگردیم؛ دقیقاً قبل از سال نو دانش‌آموزی دیگر به‌شکلی خشن توسط معلمش تنبیه شده بود. آن‌موقع هم مثل الان فیلم دانش‌آموز بیچاره توی شبکه‌های مجازی دست به دست می‌شد و درست مثل الان ولی با شدت کمتر، مسئولان عذرخواهی کردند و قول پی‌گیری ماجرا را دادند. معلم خاطی هم توبیخ و از کار تعلیق شد.

حالا دوباره همه‌چیز تکرار شده است. دوباره یک دانش‌آموز به‌دلیل سادهای مثل بلد نبودن ریاضی، آنقدر معلمش را عصبانی کرده که معلم با خط‌کش‌های معروف فلزی به جانش افتاده است. کمی بعد هم فیلم دانش‌آموز در فضای مجازی پخش شده است.

احتمالاً بیشتر ما با مشاهده فیلم حالمان بد می‌شود و «تجنج» و «وای‌وای» می‌کنیم و مسئولان هم بیشتر از ما ناراحت شده و این‌بار با شدت بیشتری عذرخواهی می‌کنند، اما آن‌طور‌که از شواهد ماجرا برمی‌آید، هنوز تب این اتفاق کم نشده، باز دانش‌آموز دیگری کتک خورده و فیلمش در همه‌جا دست به دست خواهد شد.

اوضاع تغییر نکرده است

این حرف را به این دلیل می‌گوییم که خود مسئولان هم توی این ماجرا مستأصل هستند و خیلی ریلکس می‌گویند که نمی‌دانند چطور باید مانع این اتفاق‌های خشن در مدارس بشوند. آن‌ها خیلی مظلوم و معصوم درباره تنبیه مدارس یک بخشنامه بلندبالا نوشته‌اند که براساس آن، معلم برای تنبیه دانش‌آموز در نوع شدیش نمی‌تواند همین‌طور خودش رائه تصمیم بگیرد. اصلاً در این بخشنامه آمده است تا جایی که می‌شود، معلم نباید از ابزار تنبیه استفاده کند و اگر زمانی مجبور شد، باید آبرو و عزت نفس دانش‌آموز



فارس

پیک موتوری هم روبات می‌شود

ما خیلی شغل داریم! همین یکی‌دوتای باقی‌مانده را هم دانشمندان دارند به روبات‌ها می‌سپارند. محققین در انگلستان روبات‌هایی ساخته‌اند که قرار است جایگزین پیک موتوری شوند و این‌جوری از بار ترافیک کم کنند. درست است که این روبات‌ها حالا‌حالا‌ها به کشور ما نمی‌آیند، اما گفتیم زودتر به‌تان خبر بدهیم که اگر پیک موتوری جزو شغل‌های آینده‌تان بوده، از همین حالا به فکر کار دیگری باشید.



نیکد نگنیم

ایرنا

انتخاب نام کودکان تاجیکی فقط از کتابچه اسم

شاید اگر یک نظرسنجی درباره نام افراد انجام شود، تعداد زیادی از مردم دنیا نام کوچک یا فامیلشان را دوست نداشته باشند. درباره نام فامیل که نمی‌شود کاری کرد، اما تاجیکی‌ها به‌تازگی درمورد نام کوچک دست به ترفندی زده و با چاپ کتابچه‌ای، پانصد نام را به‌عنوان اسمی ملی انتخاب کرده و گفته‌اند والدین از این به‌بعد برای نام‌گذاری روی بچه‌هایشان فقط از این اسمی می‌توانند بگذارند. مسئولان تاجیکی گفته‌اند این‌کار را برای حفظ شأن بچه‌ها انجام داده‌اند و این‌جوری والدین نمی‌توانند اسم‌های نامناسب روی بچه‌هایشان بگذارند.



این هم تکراره

ایرنا

بهره‌برداری از تالاب‌ها ممنوع شد

بین این‌همه خبر بد درباره محیط‌زیست، یک خبر خوب درباره تالاب‌ها منتشر شده است. ظاهراً نمایندگان مجلس با ۱۳۰ رأی موافق هرگونه بهره‌برداری و عملی که باعث تخریب تالاب‌ها و آلوده شدنشان بشود را ممنوع کرده‌اند. حالا می‌توانیم برای تالاب‌هایمان خوشحال باشیم و امیدوار باشیم که روزهای بهتری در راه است.



آفرین بد این تصمیم

ایرنا

۶۵۰ هزار نیکوکار مدرسه‌ساز داریم

دومین خبر خوب مربوط به ما دانش‌آموزان است. آن‌طور‌که رئیس مجمع خیران مدرسه‌ساز کشور گفته است، مجمع خیران مدرسه‌ساز در حال حاضر ۶۵۰ هزار عضو دارد که توی نقاط مختلف کشور مشغول کار خوب مدرسه‌ساختن هستند و تا حالا زحمت ساخت ۳۷ درصد مدارس کشور را کشیده‌اند.



دستشون درد نکند

کلیده‌ودمنه به زبان خودمانی - بخش پنجم

آخرین داستان کلاغ



مار گفت:

- بدبختی از این بزرگ‌تر که من خوراکم از قورباغه‌هاست و امروز یک اتفاقی افتاده که نمی‌تونم به قورباغه‌ها نگاه چپ بکنم!؟ قورباغه فضول سریع به پادشاه خبر داد و پادشاه از مار پرسید:

- چرا این بلا سر تو اومده؟



- می‌خواستم یک قورباغه بگیرم و او فرار کرد و به خانه زاهدی رفت.

من به‌دنبال او وارد خانه زاهد شدم و به‌جای قورباغه، شست پای بچه زاهد را نیش زدم.

پسر زاهد درجا جان به جان‌آفرین تسلیم کرد(کلا یعنی مُرد). زاهد دنبال من راه افتاد و از شدت ناراحتی مرا نفرین کرد و گفت:

- خدا تو را به ذلت بیندازد و خر پادشاه قورباغه‌ها شوی و او صبح تا شب سوارت شود و قورباغه نتونی بخوری، مگه اینکه پادشاه قورباغه‌ها خودش بهت کمک کنه!

حالا هم من اومدم که جناب شاه سوار بنده شونم و بگذارند به ایشان خدمت کنم.

پادشاه خیلی از این نفرین خوشش آمد و سوار مار شد و حسابی سواری گرفت و حال کرد؛ درست مثل قطار شهری، البته بدون بلیت!

مدتی گذشت و مار قصه ما به شاه گفت:

- خدا عمر شما را زیاد کنه! من باید قدرتی داشتم باشم که به شما خدمت کنم یا نه؟ خوب پادشاه هم خر شده و ملتش را کم کم داد به خورد مار.

حاکم کلاغ‌ها گفت:

- تو چطور در میان جغدها نفوذ کردی. کلاغ دانا گفت:



ازدواج کاملاً غیره

الهام صالح | غاده(غاده جابر)، آرزوهای زیادی داشت؛ درست مثل همه زن‌ها. این را از همان اول فهمیده بود، هم خودش و هم مصطفی می‌دانستند که ازدواج مشترکشان هم معمولی باشد. غاده برخلاف رسمی که در لبنان بود، ازدواجش را به داماد که او را در راه تکامل و اهل بیت و اسلام هدایت کند. این مطلب نگاهی د



آشنایی

شعر و مقاله‌هایش در روزنامه منتشر می‌شد. مصطفی نامش را پای همین نوش مصطفی را شنیده بود، اما این نام برایش جنگ را یادآوری می‌کرد. تا روزی که غروی، روحانی شهرشان به ملاقات سیدموسی صدر رفت. سیدموسی صدر از او خوا که کودکان یتیم را در آن نگهداری می‌کردند، درس بدهد. شش‌هفت‌ماه از این به مؤسسه‌ای که می‌دانست چمران در آن کار می‌کند، نرفته بود، اما بالاخره مصطفی چمران را دید. نقاشی شمع‌ی که چمران آن طراحی کرده بود، او را به نسبت به چمران تغییر کرد. در ملاقات دوم، غاده این آمادگی را دانست. بعد هم آرام‌آرام کار کردن و ارتباط این دونفر بیشتر شد: «هر بومد، در مؤسسه کنار بچه‌ها، در شهرهای مختلف و یکی دو بار آرام‌آرام راهش را به‌سوی قلب‌هایشان باز کرد.

تفاوت‌ها



در یکی از سفرهایی که مصطفی به روستاها می‌رفت، غاده هم م بود. داخل خودرو، غاده هدیه‌ای دریافت کرد؛ هدیه‌ای از طرف مصطفی

تفاوت‌های زیادی با هم داشتند، اما غاده به خواسته‌های

مصطفی احترام می‌گذاشت. هدیه‌اش یک روسری بود و در پشت این هدیه، یک خواسته وجود داشت که غاده آن را انجام داد: «گفت بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند.» از آن‌وقت روسری گذاشتم و مانده.» غاده می‌خواست با مردی که با او متفاوت بود، ازدواج کند. همه مخالف بودند: «تو دیوانه شده‌ای! این مرد بیست‌سال از تو بزرگ‌تر است. ایرانی است، همه‌اش توی جنگ است، پول ندارد، هم‌رنگ ما نیست، حتی شناسنامه نداره!» غاده تصمیم خودش را گرفته بود. حضور مصطفی در جنگ، بی‌پولی‌اش، هیچ‌چیز برایش اهمیتی نداشت. با وجود همه مخالفت‌ها دست سرنوشت غاده و مصطفی را درکنار یکدیگر قرار داد: «ممکن است این جریان خنده‌دار باشد، ولی واقعاً اتفاق افتاد. آن لحظاتی که با مصطفی بومد و حتی بعد که ازدواج کردیم، چیزی از عوالم ظاهری نمی‌دیدم، نمی‌فهمیدم.»

در جزیره‌های میمون‌های بسیاری زندگی می‌کردند و پادشاهی داشتند به نام کاردانا، که برعکس اکثر پادشاهان، بسیار دانا و با سیاست بود. چون به سن پیری رسید (کلا اولش آدم جوان و سر حاله، ولی بالاخره کم کم پیر می‌شه و از نفس می‌افته و کم کم قدر تشواز دست می‌ده) (حالا شما به این موضوع فکر نکنید!)

ماجراهای لاک پشت / قسمت اول

میمون ولاک پشت



ای خواهر! شوهرت با یک میمون دوست شده و ترجیح می‌ده به جای این که با تو باشی، با میمون میمون زندگی کنی و هر روز خیال تو شده. حالا هم غصه خوردن فایده نداره. بیا یک نقاشی بکشیم که از شر میمون راحت بشیم

خلاصه لاک پشت از میمون اجازه می‌گیره که تا خونه بره و به زن و بچه‌ش پیوسته بزنه. وقتی مادر خونه می‌بینا که دل غافل! حال زنش خرابه. هرچی می‌کنه زنش جواب نمی‌ده

همسر لاک پشت خودشو به شدت به مریضی زد و تماس گرفت با شوهرش که چه نشسته‌ای که کار من تمومه و دارم می‌میرم (عجب زن بدجنسی بوده، البته لاک پشته هم نامردی کرده خب!) خلاصه لاک پشت از میمون اجازه می‌گیره که تا خونه بره و به زن و بچه‌ش پیوسته بزنه. وقتی میاد خونه، می‌بینه ای دل غافل! حال زنش خرابه. هرچی می‌کنه زنش جواب نمی‌ده. خواهر خوانده زنش می‌گه: - بیماری که از درمان دردت ناامید باشه، همینه دیگه! لاک پشت تا این‌رو می‌شنوه، خیلی غمگین می‌شه و می‌گه: - آخه این چه دارویی که توی این مملکت پیدا نمی‌شه؟ یعنی حتی توی خیابان ناصر خسرو تهران هم نیست؟ (وقت ما تمومه. ادامه داستان باشه برای بعد...)

در جزیره‌های میمون‌های بسیاری زندگی می‌کردند و پادشاهی داشتند به نام کاردانا، که برعکس اکثر پادشاهان، بسیار دانا و با سیاست بود. چون به سن پیری رسید (کلا اولش آدم جوان و سر حاله، ولی بالاخره کم کم پیر می‌شه و از نفس می‌افته و کم کم قدر تشواز دست می‌ده) (حالا شما به این موضوع فکر نکنید)، پادشاه جوانی را یافت که مشخص بود ظرفیت پادشاه شدن را دارد و می‌تواند پادشاه میمون‌ها او را برای این مسئولیت مهم تربیت کند، به همین خاطر یک مدتی مسئولیت‌های کوچک و بزرگ بهش داد تا حسایی اعتماد ملت رو جلب کنه و این قدر اعتماد میمون‌ها به او زیاد شد که پادشاه خودشونو از کار برکنار کردند و میمون جوان رو به پادشاهی رساندند (کلا پادشاه‌ها باز نشستگی ندارند، یا می‌میرند یا تا دم مرگ می‌کشند)، اما پادشاه قصه ما قبل از این که کشته بشه، خودش از شهر خارج شد و در کنار درخت انجیری خانه و زندگی برای خودش درست کرد که ایام پیری را با آرامش بگذرانند. زیر آن درخت، لاک‌پشتی توی سایه نشسته بود و استراحت می‌کرد.

یک روز انجیری از دست میمون افتاد در آب و شلیبی صدا کرد. از آن طرف لاک‌پشت انجیر را خورد. میمون از صدای شلیبی خیلی خوشش آمد و باز هم انجیر به آب انداخت و لاک‌پشت فکر کرد میمون دارد برای او انجیر می‌اندازد. خورد و با خود گفت: - اگر من با این میمون رفیق شوم، هیچ وقت گرسنه نمی‌مانم. خلاصه سر صحبت را با میمون باز کرد. میمون جوابشو داد و دیدند ای بابا! چقدر سلیقه‌هاشون با هم جوهره و خلاصه با هم رفیق شدند. هم میمون از تنهایی درآمد و هم لاک‌پشت از گرسنگی نجات پیدا کرد. خلاصه حسایی با هم جور شدند و مدتی به همین منوال گذشت. اما بشنود از آن طرف که چون مدتی گذشت و همسر لاک‌پشت دل‌نگران شوهرش شد، با یکی از همسایه‌ها درد و دل کرد. او هم به همسر لاک‌پشت گفت: - اگر از من ناراحت نشی و گیر سه پیچ به من ندی، تو رو از وضعیت شوهرت مطلع می‌کنم. همسر لاک‌پشت قول داد گیر سه پیچ ندهد و همسایه گفت: - ای خواهر! شوهرت با یک میمون دوست شده و ترجیح می‌ده به جای این که با تو باشه، با همون میمون زندگی کنه و کلابی خیال تو شده. حالا هم غصه خوردن فایده نداره. بیا یک نقشه‌ای بکشیم که از شر میمونه راحت بشیم.



گفتیم ماجرای جفدها و کلاغ‌ها به نفع کلاغ‌ها به پایان رسید و کلاغ دانا در دل سلطان کلاغ‌ها جا باز کرد و همین‌طور صبح تا شب داشت برای سلطان کلاغ‌ها قصه می‌گفت. قرار بود قصه ماری را بگوید که راضی شد به یک قورباغه خدمت کند. آورده‌اند: (نمی‌دانم از کجا می‌آورند، ولی معمولاً منظور این است که از خودشان درآورده‌اند!) ماری پیر شده بود و دیگر توان شکار کردن و سیر کردن شکمش را نداشت (خوب آن‌زمان خانه سالمندان مارها هم تأسیس نشده بود و او هم بیمه نبود). با خودش فکر کرد جوانی که بر نمی‌گرده، وفا و محبت و دوستی و این حرف‌ها هم که کلا... چراکه از آب طمع خشکی داشتن و از آتش طمع سردی، خیال بپیوده است. خلاصه کلی از این فکرها با خودش کرد و گفت:



ممنوعه جفدها آمدند و از من پرسیدند:

لی و همه را گفتم.

قتی شما به ما حمله کردید، د و من به پادشاه گفتم ما نمی‌رسد، بیایید باهاشون و از این حرف‌ها. آن‌ها هم باختند.

ن کلاغ‌ها تا قدرت پیدا می‌زنند، اعتماد کردن به دشمنان موزی

این کلاغ بی‌سلاح و تنها ای لگد زدن به افتاده دست

یت کرد. بد که به دشمن اعتماد کردند. ر به دشمن اعتماد کردیم، لطمه

ت قصه تازه‌ای است.



معمولی

دلش می‌خواست در کنار مصطفی یک زندگی آرام داشته باشد، اما چنین نشد. هشتان یک ازدواج معمولی نیست. آن‌ها زن و شوهری معمولی نبودند که زندگی ساده گرفت. عقدی ساده داشت، مهریه‌ای ساده؛ یک جلد قرآن کریم و تعهد از دارد به زندگی آن‌ها: غاده چمران و شهید مصطفی چمران.

تنها دیده بود. او هم نام به سفارش سید محمد بست تا در یک مؤسسه ملاقات گذشت و او هنوز یین اتفاق رخ داد، غاده، فکر واداشت و نظرش بست که در مؤسسه کار ن خیلی جاها با مصطفی ر در جبهه. «محبت هم

همراهش می‌آنها

زندگی دشوار

غاده این سختی‌ها را هم تحمل می‌کرد: «آن‌جا هم هیچ چیز نبود. من حتی جایی که بتوانم بخوابم نداشتم. همه‌اش ارتش بود و پادگان نظامی و تعدادی خانه‌های نیمه‌ساز که بیش‌تر اتاقک بود تا خانه. در این اتاق‌ها روی خاک می‌خوابیدم. خیلی وقت‌ها گرسنه می‌ماندم و غذا هم اگر بود، هندوانه و پیاز بود. خیلی سختی کشیدم.» پناه که آزاد شد، غاده به لبنان بازگشت، اما مسئولیت‌هایی را برعهده داشت. او هم همسر بود و هم همراه. سفارش‌های چمران را در لبنان اجرا می‌کرد: «مصطفی دقیق کارهایی را که باید انجام می‌دادم می‌گفت. سفارش یک‌یک بچه‌های مدرسه را می‌کرد و می‌خواست که از دانه‌دانه خانواده‌های شهدا نفقذ کنم.»

آن شب اول در اهواز برایم خلیج در برود. همه‌ی روح برادر برای تسلیت، اما من به کسی احتیاج نداشتم. خاتم بد برود. خلیج کریم من کریم...

شب آخر

غاده روحیه لطیفی داشت، اما کم‌کم با مرگ آشنا شد. تحویل اجساد شهدا یکی از وظایفش بود که اولین‌بار خیلی سخت بود: «به او اتاقی را نشان دادند که دیوارهایش پر از کتسو بود. گفتند شهدا اینجا بیدند. کسی با غاده شروع کرد به بیرون کشیدن کتسوها... جسد، جسد، جسد. غاده وحشت کرد، بی‌هوش شد و افتاد.» بعدها قوی‌تر شد، اجساد شهدا را تحویل می‌گرفت، اما مسئولیت‌های دیگری هم داشت؛ مثلاً در رادیو عربی کار می‌کرد و پیام عربی می‌داد، اما این کارها نمی‌توانست دوری از مصطفی را برایش آسان کند: «خیلی وقت‌ها دو روز،

منبع: نیمه پنهان ماه چمران به روایت همسر شهید حبیب جعفریان

ازدواج ساده

غاده، همه‌چیز را ساده گرفت. ظواهر برایش بی‌معنا شده بود: «به پدرم گفتم «جشن نمی‌خواهم. فقط فامیل نزدیک، عمو، دایی و...» صبح روزی که بعد از ظهرش عقد بود، آماده شدم که بروم دبیرستان برای تدریس. مادرم با من صحبت نمی‌کرد، عصبانی بود. خواهرم پرسید «کجا می‌روید؟» گفتم «مدرسه.» آن‌جا همه همه می‌گفتند «شما چرا آمدید؟» من تعجب کردم، گفتم: «چرا نیایم؟ مصطفی مرا همین‌طور می‌خواهد.» در قید و بند پوشیدن لباس مناسب عقد هم نبود: «خواهرم پرسید «لباس چه می‌خواهی بپوشی؟» گفتم «لباس زیاد دارم.» گفت «باید لباس عقد باشد.» و رفت همان ظهر برایم لباس عقد خرید. همه می‌گفتند دیوانه است. همه می‌گفتند نمی‌خواهیم آبرویمان جلوی فامیل برود. من شاید اولین عروسی بودم آن‌جا که دنبال آرایش و این‌ها نرفتم.» مهریه غاده هم جالب بود و البته برای مردم عجیب. آن‌ها به‌سادگی عادت نداشتند: «مهریه‌ام قرآن کریم بود و تعهد از داماد که مرا در راه تکامل و اهل بیت و اسلام هدایت کند. اولین عقد در صور بود که عروس چنین مهریه‌ای داشت، یعنی درواقع هیچ‌وجهی در مهریه‌اش نداشت. برای فامیلم، برای مردم عجیب بود این‌ها.»

بی تاب دوری

مصطفی که رفت، غاده، بی‌تابی می‌کرد: «یقین پیدا کردم که مصطفی امروز اگر برود، دیگر بر نمی‌گردد. دویدم و کلت کوچکم را برداشتم، آمدم پایین. نیتم این بود مصطفی را بزنم، بزنم به پایش تا نرود.» غاده که بی‌تاب بود، ناگهان آرام گرفت: «یک‌دفعه خدا آرامشی به من داد. فکر کردم «خب، ظهر قرار است جسد مصطفی بیاید، باید خودم را آماده کنم برای این صحنه.» مانثو سلوار قهوه‌ای سیری داشتم. آن‌ها را پوشیدم... و اتفاق افتاد: مصطفی شهید شد. غاده با دیدن جسدش گفت: «اللهم تقبل منا هذا القربان»، اما نمی‌شد بی‌تاب نباشد: «آن شب اول در اهواز برایم خیلی درد بود. همه دورم بودند برای تسلیت، اما من به کسی احتیاج نداشتم. حالم بد بود. خیلی گریه می‌کردم...»



هشتمین ماه

تکه‌ای از ماه

دوست نوجوان من! بدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به بدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

همه خوشحالی‌ها برای مادر بزرگ است...

خانه مادر بزرگ حوض پرآبی دارد. درختان پر شکوفه و زیبایش به نشانه سرمستی و خوشحالی با نسیم، آرام و قشنگ می‌رقصند. حیاط خانه‌اش پر از یادگاری و خاطره‌های زیباست. نور آفتاب هم پر از نشاط و مهربانی است. سایه‌ای که درختان آن درست می‌کنند، بی‌تعریف نمی‌ماند. پنجره‌های آن همیشه رو به پرنده‌های زیبا و پرآواز باز است. پرده‌ها اگرچه زیاد قیمتی نیستند، ولی آنقدر سفید و تمیزند که شکل پرده‌ای از حریرند که نور آفتاب از آن می‌گذرد و به فرش‌های دست‌بافش که یادگار بابابزرگ مرحوم است، می‌خورد. همه خوشحالی‌ها برای مادر بزرگ است. اعضای خانواده‌اش مثل یک‌ساعت باهم کار می‌کنند و به او یاری می‌رسانند.

سیدنوید احمدی، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۳ مشهد

آواز

می‌زند سازی حوض
می‌کند آب آواز
ماهیان رقص کنان
و نگاه خورشید
خیره بر شاخه گل
ایر، دلواپس باران...

فاطمه‌سادات سجادی‌پور، عضو نوجوان کانون پرورش فکری جغتای

همراه با آثار اعضای نوجوان کانون پرورش فکری

تکه‌ای از ماه

خطرات

پاهایم یخ زده است، نای راه رفتن ندارم، اما به راهم ادامه می‌دهم. دلم برایش تنگ شده است، هم برای او، هم برای پدرم. بالاخره می‌رسم به چایخانه حاج یوسف. دستگیره چوبی را آرام می‌چرخانم. وارد می‌شوم. گرمای محبت چایخانه حاج یوسف به استقبالم می‌آید. چه‌قدر حاج یوسف پیر شده، اما لبخند همیشگی‌اش را بر لب دارد. برایم چای می‌آورد. چای تازه‌دم. به بخار چای که نگاه می‌کنم، عکس کودکی را می‌بینم که دست در دست پدرش در روزهای برفی به‌سمت چایخانه‌ای که سر خیابان بود می‌رفت. دست‌های خود را دور چای حلقه می‌کنم تا کسی نتواند بادآورده خاطرات پدرم را از من بگیرد. به بیرون نگاه می‌کنم. برف دیگر نمی‌بارد. خورشید از پشت ابرها بیرون آمده است.

بی‌تا معاون سعیدی، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۸ مشهد

تا خورشید....

سبب زردی کفش نو پوشید
چشمه‌ای خندید
با نگاه سبب جولان داد
سبب برآمد
با قدم‌های بزرگ خویش
رفت تا فردا
رفت تا خورشید....

غزاله ناجی، ابراهیمی، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۸ مشهد

گل‌های دامنم

اشک‌های بی‌هوا را
با ناخن‌های لاک‌زده‌ام پاک می‌کنم
و گوشه انگشتم را
که رنگ سرخ لاکم
روی آن دویده است
و لطافت گل‌های دامنم را
که انگار دلشان
هوای نشستن در چمن‌های پارک را کرده است
زیر انگشتانم
نوازش می‌کنم
و آهسته تاب می‌خورم
کاش دل تنگم
از تاب‌بازی لذت ببرد...

ملیکا قاضیان، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۸ مشهد

سیلاب ده بالا

باران باریده بود. چوب‌های سقف، نم خورده بودند و گریه می‌کردند. مادر زمین، دست‌های گرمش را به پاره پنبه‌های بهاری بند کرده بود. دانه‌های زیر خاک مزرعه، خودشان را صاف می‌کردند و مرواریدها از بالای سقف چوبی خانه چکه می‌کردند و با دیگ مسی مادر بر خورد می‌کردند. صدای چخ‌چخ قطار، در گوش، آهنگی سرد می‌نواخت و تراکتور مش‌مضان با لاستیک‌های پهنش با نرده‌های چوبین شالیزار بازی می‌کرد. شتابان به‌سوی در حرکت کردم. باد، گونه‌های لاغرم را نوازش می‌کرد و بوی کاه گل همه‌جا را فرا گرفته بود. شکوفه‌های صورتی درخت هلو قدیمی لبخند می‌زدند. سنگ کوچک به آغل مرغ‌ها پناه برده بود و گهگاهی خودش را تکان می‌داد. صدای فریاد مادر را می‌شنیدم، «کلاهی را ببوش». چکمه‌های لاستیکی‌ام در گل‌ها فرو می‌رفت و صدای جیلینگ‌جیلینگ قلوه‌سنگ‌های روستا بهار را دعوت می‌کردند. در راه ده بالا جوی عمیق، خروشان‌تر می‌شد. همسر میرزارضا نگاهی کرد و گفت: «محمد کجا می‌روی؟ در ده بالا سیلاب تشکیل شده است». صدای قلبم را که تندتر می‌زد در گوش‌هایم حس می‌کردم. در راه بودم که صدای صلواتی بلند شد. مردان ده توانستند با سنگ‌های بزرگ، جلوی سیلاب را بگیرند و کدخدا با صدایی تحسین‌برانگیز خدا را شکر می‌کرد.

محمد امین یزدی، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۳ مشهد

تنهایی

در خانه تنها بود. جز خودش و خدای خودش کسی نبود. خودش را به یک استکان چای مهمان کرد. بخار چای صورتش را نوازش می‌کرد. نشسته بود روی مبل. قندان نیاورده بود. تبلی‌اش می‌کرد که بیاورد. تصمیم گرفته بود بی‌قند بخورد. کمی چای را مزه کرد. لبانش سوخت. چشم‌ها برای لب‌ها گریه کردند. اتاق ساکت بود. ناگهان زنگ تلفن سکوت خانه را شکست. تلفن را برداشت. صحبتش که تمام شد، وسایل را جمع کرد. یک نگاه به استکان چای کرد و رفت.

مهسا نجفیان قلعه‌نو، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۸ مشهد

هیچ چیز جای خودش نیست...

سبزه را در آسمان باید جست
ایر را در زمین
گل را در بیابان
خار را در گلستان
هیچ کس جای خودش نیست
اشک بر دیده پرشور
حلقه می‌بندد
و امید را
در مه آلودگی صبح باید دید
این روزها
آرزوها پوچ است
و دیگر
هیچ چیز جای خودش نیست.

محمد رسول اسعدی، عضو نوجوان کانون پرورش فکری شماره ۷ مشهد

آداب توروژی، مربوط به توروژ بودند.
مجبور نیستید ادامه بدهید...

سلام آقای راننده!
هر روزتان توروژ، توروژتان پیروز...
بده من ماچو!!

حیوان خونگی فقط پشه؛ حتی به لحظه هم تنهات نمی‌ذارد.

#خوشمزه‌خان

یه‌بار قبل از آزمایش ناشتا کله‌پاچه می‌خورم تا دکتروم بدونه رئیس کیه!

#پسر خوشمزه‌خان

هرگز به درخت بید تکیه نکن، چون با وزش هر بادی به سمت‌وسویی می‌رود و سایه ثابتی ندارد. به درخت بلوط تکیه کن هم سایه ثابتی دارد و هم ریشه کهن. در زندگی‌مان بلوط صفت باشیم...

#استاد بزرگ

کاری که تنور ماشینی با پخت نون سنگک سنتی کرد، مغول با تمدن بشری نکرد.

#خیل‌خان

ریشه همه مشکلات بیداریه. من تا وقتی خوابم هیچ مشکلی ندارم.

#تبل‌خان

یه‌جوری هزینه‌های ندون‌پزشکی بهم فشار آورده که می‌خوام تو اوقات فراغتم هم مسواک بزنم.

#خسیس‌خان

سطح دغدغه هیچ کس مسخره نیست
موضوع اینه که یا ما از اون سطح گذشتیم،
یا هنوز بهش نرسیدیم.

#استاد بزرگ

بیایم به‌روزم که شده الکی خوشحال باشیم. اسمشو بذاریم روز جهانی «الکی خوشحال بودن» مثلاً.

#آقای همساده

زندگی پُر است از قضاوت‌های دیگران درباره ما. قضاوت‌هایی که گاهی اوقات بد و گاهی اوقات خوب است. اگر عادت کنیم که با هر نظر موافق و مخالفی زیر و رو شویم، باید با آرامش خداحافظی کنیم.

#استاد بزرگ

#هشتکو

جایی برای خندیدن‌شان بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.

https://telegram.me/khosroanjom_majid